



از تاریخ



روایت‌هایی از رواداری و مدارای امام خمینی در حوزه نجف (۳)

غربت نهضت امام خمینی در غوغای نجف

به روایت استاد سید حمید روحانی

زیست امام در عراق و نجف اشرف (تبعیدگاه دوم) نزدیک پانزده سال (۱۳۵۷-۱۳۴۴) با رویدادها و جریان‌های گوناگونی همراه بود که از نظر تاریخی از اهمیت برجسته‌ای برخوردار است.

در این دوران امام با سه جریان روبه‌رو و در سه جبهه درگیر بود:

رسالت مقدس مبارزه با رژیم شاه و رهبری نهضت اسلامی ایران از تبعیدگاه، امام را بر آن می‌داشت که همیشه در حال آماده‌باش باشد و در مرز توان خود با آن رژیم بستیزد و از اسلام و مقدسات اسلامی و مردم ایران دفاع کند.

قانون شکنی‌ها و ستمگری‌های رژیم بعث عراق به ملت ستمدیده و بی‌پناه آن کشور نیز امام را آسوده نمی‌گذاشت و به موضع‌گیری در برابر آن رژیم خودکامه ناگزیر می‌کرد که پیامدهایی به همراه داشت.

کارشکنی‌ها، جوسازی‌ها و چوب‌لای چرخ گذاشتن عناصر واپسگرا و متعصب و یا مأمور و مرموز در نجف نیز از جریان‌های مشکل‌ساز و دردسرزا برای امام به شمار می‌آمد و او را



بر آن می‌داشت که در راه بیدار کردن خواب‌بروده‌ها و غفلت‌زده‌های آن حوزه و زدودن اندیشه‌های خام و زهر آگین آنها بکوشد و دور از موضع آشکار و مستقیم و در کاری پند و اندرز و درس‌های اخلاق و عرفان با مهره‌های خودباخته و تاریک‌اندیشان وابسته که در حوزه نجف جا خوش کرده بودند برخورد کند، که به آن خواهیم پرداخت.

رویارویی امام با قانون‌شکنی‌ها و تجاوزگری‌های رژیم بعث عراق دامن‌دار و جریان‌ساز بود و تاروژی که امام از کشور عراق هجرت کرد، تند و کند ادامه داشت. این رویارویی گاهی سربسته و با اشاره و کنایه و گاهی به صورت آشکار و جوشکنانه دنبال می‌شد.

امام در سخن کوتاهی با حوزویان نجف در آذرماه ۴۷ روزگار سیاهی را که برای آن حوزه در پیش بود و خطرهایی را که از سوی بعثی‌ها برای آن حوزه پیش‌بینی می‌کرد چنین هشدار داد:

چنانچه شما منظم باشید، مذهب باشید، همه جهات شما تحت نظم و ترتیب باشد دیگران به شما طمع نمی‌کنند، یعنی راهی ندارند. شما خودتان را مذهب کنید و مجهز کنید برای آتیه، خود را مهیا کنید برای جلوگیری از مفاسدی که می‌خواهد پیش بیاید.

حوزه‌ها خودشان را مهیا کنند برای جلوگیری و مقاومت. شما روزهای سیاهی در پیش دارید. این طور که زمینه است شما روزهای بدی خواهید دید. اینها می‌خواهند تمام حیثیات اسلام را از بین ببرند و شما باید در مقابل ایستادگی کنید و با حب دنیا و حب نفس نمی‌توان مقاومت کرد. عالم سوء، عالم متوجه به دنیا، عالمی که در فکر حفظ مسند و ریاست باشد ضررش از دیگران بیشتر است. بهانه برای خود درست نکنید که امروز مقتضی نیست. فکری نکنید که برای آتیه اسلام به درد بخورید و خلاصه یک انسان بشوید. آنها از انسان می‌ترسند، از آدم می‌ترسند. آنها که می‌خواهند همه چیز ما را به یغما ببرند نمی‌خواهند در دانشگاه‌های دینی ما و در دانشگاه‌های علمی ما یک نفر آدم تربیت شود، از آدم می‌ترسند. وقتی که یک آدم در حوزه‌ای، در مملکتی پیدا شد مزاحمشان می‌شود. یک «سید جمال» که پیدا شد مصر را می‌خواست منقلب کند از بین‌اش بردند.

اینها خواب‌های خیلی عمیق برای شما دیده‌اند، خواب‌های خیلی عمیق برای اسلام و مسلمین دیده‌اند، با همان صورت اسلام، با تظاهر به اسلام، خواب‌های بسیار بدی برای شما دیده‌اند. شما موظفید که مجهز شوید و



در مقابل بایستید. اگر مجهز نشوید و ایستادگی نکنید هم خودتان به فنا می‌روید و هم احکام اسلام، و شما مسئول خواهید بود. شما نباید غفلت کنید. جوان‌ها باید محکم بایستند. باید اراده خودشان را قوی کنند تا در مقابل هر ظلمی، در مقابل هر بیدادگری ایستادگی کنند و جز این چاره‌ای ندارند. حیثیت اسلام، حیثیت خودتان و حیثیت مملکت‌تان بسته به این است که ایستادگی کنید...^۱

هشدار امام به حوزه نجف که «شماروزهای سیاهی در پیش دارید، این طور که زمینه است شما روزهای بدی خواهید دید...» دیری نپایید که به وقوع پیوست. صدام حوزه نجف را از زمین و هوا به توپ بست؛ بیش از یکصد تن از اساتید و بزرگان آن حوزه را به زندان کشید و شماری را به شهادت رساند. آیت‌الله سید محمدباقر صدر و خواهر مجاهد او را بی‌رحمانه شهید کرد. آیت‌الله خویی را به شکل زنده‌ای بازداشت کرد و به بغداد برد. مدارس دینی، مساجد و حسینیه‌ها را به آتش کشید. مدرسه‌ای را که با کوشش آقای حکیم ساخته شده بود با دینامیت خراب و با خاک یکسان کرد. کتابخانه آقای خویی که دارای شماری کتاب‌های گرانبها و نسخه‌های خطی بود تاراج کرد. مؤسسه دارالحکمه که دارای چهار هزار نسخه کتاب‌های خطی بود به کلی از بین برد. هزاران نفر از شیعیان نجف را به قتل رساند و به راستی نجف را به حمام خون بدل کرد.^۲

امام با شناخت از سرشت خشن و سودازده بعثی‌های عراق و اندیشه‌های ضد دینی آنان بر آن شد که تا مرز توان خویش و اقتضای شرایط، به رویارویی با آنها بپردازد و از ظلم و تجاوز آنان به مردم عراق پیشگیری کند و در برابر افسار گسیختگی‌های آنها ضد اسلام و مقدسات اسلامی دست‌اندازی پدید آورد.

امام می‌دانست که در افتادن و درگیر شدن با بعثی‌ها کار آسانی نیست البته اگر ناآگاهان و تاریک‌اندیشان مرموزی که در حوزه نجف جا خوش کرده بودند، سد راه نبودند و کارشکنی نمی‌کردند، امام با دست بازتر و توان بیشتری می‌توانست مردم عراق را بیدار کند و با خود کامگی‌های رژیم بعث عراق رویارویی کند. افزون بر کارشکنی‌های عناصر مرموز، نگرانی‌ها، آشفته‌گی‌ها و بیم و هراس حوزوی‌ها از رژیم بعث عراق، رسالت امام را در برخورد با آن رژیم دشوارتر می‌کرد. امام ناگزیر بود پیش از هر حرکتی بکوشد به روحانیان نجف روحیه دهد و آنان را از نگرانی‌ها، ناآرامی‌ها و پریشان‌حالی‌ها برهاند. از این رو، در دیدارهای

۱. سید حمید روحانی، نهضت/امام خمینی، تهران، بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی، ۱۳۹۲، دفتر دوم، ص ۵۸۰-۵۷۹.

۲. صفاءالدین تبرانیان، انتفاضه شعبانیه، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۱، ص ۳۰۰-۲۹۹.



اگر ناآگاهان و تاریک اندیشان
مرموزی که در حوزه نجف
جا خوش کرده بودند، سد راه
نبودند و کارشکنی نمی کردند،
امام با دست بازتر و توان بیشتری
می توانست مردم عراق را بیدار
کند و با خود کامگی های رژیم
بعث عراق رویارویی کند

عمومی که مقامات بعثی با او داشتند، با بی اعتنائی
به آنها و گاهی با برخورد های قهر آمیز روح شهامت
و شجاعت را در حاضران و ناظران می دمید.
چنان که در بخش نخست آمد در دیداری که در
تاریخ ۹ اردیبهشت ماه ۱۳۴۸ رؤسای شهر بانی،
رئیس حزب بعث و رئیس «امن» (امنیت) نجف
با امام داشتند، او با موضوعی استوار و لحنی شدید و

پرخاشگرانه آنها را از نزد خود راند و ناگزیر ساخت که با سرافکنندگی از نزد او بیرون روند.
این برخورد امام، حوزه نجف و مردم آن شهر را (آنها که خبردار شدند) به شگفتی و ستایش
و ادب داشت و روحیه بخشید و تا زمانی گفت و گوی امام با مقامات بعثی، نقل محافل بود. امام
در فرصت های دیگر نیز پافشاری داشت که با مقامات عراقی که در دیدار همگانی نزد او
می آمدند با برخوردی سرد و گاهی پرخاشگرانه آنها را بشکند و مردم ستم دیده عراق و
روحانیان را توانایی و شهامت ببخشد.

استاندار کربلا که گاه و بی گاه در جمع انبوه دیدار کنندگان با امام حضور می یافت نخست
سلام رئیس جمهور عراق (حسن البکر) را ابلاغ می کرد لیکن همیشه با سکوت و بی اعتنائی
امام روبه رو می شد و هیچ گاه امام به سلام جناب رئیس جمهور پاسخی نمی داد و تشکری
نمی کرد که اهانت آشکار به رژیم عراق و شخص رئیس جمهور بود. این شیوه برخورد امام
مایه شگفتی عموم دیدار کنندگان بود و می توانست پند دهنده و عبرت انگیز باشد؛ البته برای
کسانی که پندپذیر باشند و به درستی دریابند که با ظلمه و زورمداران چگونه باید برخورد
کنند و بدانند که آداب و اصول اخلاقی را نسبت به زورمداران و جنایت کاران نباید و نباید
رعایت کرد.

استاندار کربلا در یکی از دیدارها با امام وقتی گفت: «سید رئیس (رئیس جمهور) سلام و
تحیات مخصوص محضر جنابعالی می رساند...»، امام با لحنی تند پاسخ داد: شما هر کاری
که دلتان می خواهد انجام می دهید^۱ و بعد از انجامش می آید اینجا که سید رئیس تحیات
فرستاده و با تحیات می خواهید ماست مالی کنید مگر با تحیات کار درست می شود؟!

این گونه برخورد شکننده و عتاب آمیز با مقامات دولتی و ریشخند «تحیات سید رئیس!»
از جانب یک روحانی در تاریخ عراق کمتر دیده شده است. علما و بزرگان روحانی نجف در
دیدارها و گفت و گوها با دولتمردان، همیشه با فروتنی و گاهی با مجیز گوئی برخورد می کردند

۱. این دیدار به دنبال اخراج شماری از مردم و روحانیان مقیم عراق بود.

و حتی در برابر عوامل شاه نیز که هیچ گونه سلطه‌ای بر آنها نداشت، فروتنی، نرم‌گویی و خوشرویی از خود نشان می‌دادند.

آیت‌الله حکیم و سفیر شاه در عراق

گفت‌وگوی سفیر شاه در عراق با آقای حکیم که در پی می‌آید به راستی مایه سرافکندگی است.

آقای حکیم، سفیر ایران در عراق را نزد خود فرامی‌خواند تا درباره «متهمین قتل منصور» که محکوم به اعدام شده بودند واکنشی از خود نشان دهد و درباره آنها به شاه هشدار دهد و او را از اعدام آنها باز دارد.

سفیر شاه متن گفت‌وگو با آقای حکیم را به وزیر امور خارجه ایران (آرام) گزارش داده است. بی‌تردید این گزارش دور از خودنمایی، گزافه‌گویی و دروغ‌بافی نیست. لیکن این نکته در آن نمایان است که آقای حکیم با او به گونه‌ای سخن نگفته‌اند که در خور شأن یک مرجع عالی‌مقام و طراز اول نجف است؛ سخنی که منیت و شخصیت کاذب جناب سفیر را در هم بشکنند و او را سر جای خود بنشانند تا نتواند گزارشی آکنده از گزافه و دروغ بسازد و به مقام بالاتر تحویل دهد، متن گزارش چنین است:

جناب آقای آرام وزیر محترم امور خارجه

چند روز پیش تلگرافی از تیمسار سپهبد نصیری مبنی بر اینکه عده‌ای از روضه‌خوان‌ها که به وساطت آیت‌الله حکیم آزاد شده‌اند مجدداً فعالیت‌های مضره کرده‌اند، رسید. شرحی به آیت‌الله به شرح ضمیمه این گزارش نوشتم و آقای بهنام (سرکنسول) را برای ملاقات ایشان فرستادم. ایشان خیلی اظهار تأسف کرده و گفته بودند چرا این کارها را می‌کنند و من برای اتمام حجت با آنها آقای سید ابراهیم طباطبایی را به ایران می‌فرستم.

روز جمعه ۱۴ خرداد (۱۳۴۴) آقای بهنام سرکنسول تلفن کردند مبنی بر اینکه آقای حکیم کار فوری دارند و خواهش کردند همان روز ایشان را ملاقات کنم جواب دادم چون باید خروج خود را از بغداد به وزارت خارجه اطلاع بدهم، روز جمعه امکان ملاقات ایشان را ندارم. دیروز (شنبه ۱۵ خرداد) صبح به دیدن ایشان در کوفه رفتم. در ملاقات با آیت‌الله حکیم فقط آقای بهنام و آقایان طباطبایی و شیخ محمد رشتی (حضور داشتند). آقای حکیم پس از احوالپرسی گفتند می‌خواستیم اولاً از توجه اعلیحضرت





همایونی دایر به آزادی اهل علم و رعایت تخفیف در حکم محکمه متهمین قتل نخست وزیر سابق تشکر کنم (مقصودش انواری بود) در این موقع چند بسته کاغذ که از تهران آمده بود نشان دادند و بنده شروع به قرائت کردم. همه مربوط به عده‌ای بازاری که زندانی هستند و حکم محکمه تجدید نظر و مرتکبین قتل نخست وزیر سابق بود. سپس آقای حکیم گفتند می‌خواستم ببینم آیا مصلحت است که شش نفر اعدام شوند برای قتل یک نفر؟ و آیا بهتر نیست اعلیحضرت همایونی تخفیفی در مجازات بعضی از افرادی که محکوم به اعدام شده‌اند بدهند؟!

اینجانب در پاسخ شرح مبسوطی بر تشکر از بی نظری و بی غرضی و واقع بینی آقای حکیم و علاقه و محبت اعلیحضرت همایونی نسبت به ایشان بیان داشتم. گفتم اولاً راجع به متهمین قتل نخست وزیر سابق در کجای دنیا مر سوم است که چند نفر خودشان بنشینند، خودشان اشخاصی را غیاباً محکوم به مرگ و خودشان اجرا کنند و اسم این حرکات را دینی و خداپرستی بنهند. اگر قرار باشد که هر کس یا با هر چند نفر که خواستند بتوانند نخست وزیر را بکشند و بعد هم برای فرار از مجازات تشبث کنند و تشبثات به نتیجه برسد دیگر سنگ، روی سنگ بند نمی‌شود... در هر حال برای خاطر وساطت و شفاعت حضر تعالی از سیزده نفر که تقاضای اعدام آنها شده بود هفت نفر به حبس محکوم شدند... ایشان گفتند شرعاً فقط باید قاتل اصلی را کشت، نه معاونین و شرکارا. بنده توضیح دادم که این در مورد قتل‌های عادی برای سرقت و غیره است، نه توطئه برای برهم زدن حکومت... آقای حکیم گفتند من جواب سخت به همه داده‌ام و گفته‌ام چرا آدم کشی می‌کنند... این که می‌گویم روی مصلحت اندیشی و خیرخواهی است و گر نه خیلی شدیدتر از آنچه شما فکر می‌کنید جواب داده‌ام. من می‌خواهم به کلی رفع اختلاف بشود و نمی‌خواهم عملی شود که تشدید گردد، و خداوند شاهد است روی مصلحت می‌گویم و گر نه حق به جانب شما است. گفتم من نمی‌خواهم با علاقه و محبتی که اعلیحضرت همایونی به شما دارند در امری واسطه شوید که امکان قبولی تقاضای حضر تعالی نرود، بنابراین، این جلسه را به عنوان شفاعت و وساطت تلقی نمی‌کنم و فقط



بزرگترین اشکال در کار
بسیاری از بزرگان روحانی در
ایران، عراق و در حوزه‌ها این
بود که هیچ‌گاه اندیشه براندازی
در سر نداشتند و همت و قدرت
پایین کشیدن زورمداران از
قدرت را در خود نمی‌دیدند

جریان را به تهران گزارش می‌دهم.
گفتند همین‌طور است...!^۱

این نمونه‌ای از شیوه برخورد و گفت‌وگوی یک
روحانی طراز اول نجف با مقامات و دستیاران رژیم‌های
خودکامه و جنایت‌پیشه شاه است. برخورد آقای
حکیم با سفیر بی‌مایه و بی‌اراده شاه تا آن پایه بی‌رمق
و دور از قاطعیت و جدیت بود که جناب سفیر به خود

جرات داد با کمال گستاخی نظریه‌های آقای حکیم را رسماً رد کند و با نیرنگ‌بازی و پشت
هم‌اندازی او را از پا در میانی برای نجات جان چند تن از بی‌گناهای که به اعدام محکوم شده
بودند، پشیمان کند.^۲ وقتی آقای حکیم با سفیر شاه آن گونه با خوشرویی، نرم‌خویی و دوپهلوی
سخن می‌گوید آیا می‌توان انتظار داشت که در برابر رژیم خونخوار و نابکار حزب بعث عقلی
دلیرانه بایستد و شجاعانه پرخاش کند و آنها را به چالش بکشد؟!^۳ به نظر می‌رسد بزرگترین
اشکال در کار بسیاری از بزرگان روحانی در ایران، عراق و در حوزه‌ها این بود که هیچ‌گاه
اندیشه براندازی در سر نداشتند و همت و قدرت پایین کشیدن زورمداران از قدرت را در
خود نمی‌دیدند و اصولاً واژگونی رژیم‌های خودکامه را شذنی نمی‌دانستند و تنها هدفشان این
بود که رژیم‌های خودسر و خودکامه را با پند و اندرز از افسار گسیختگی‌ها و تجاوزگری‌های
بی‌حد و مرز بازدارند و از تجاوز آنها به حقوق مردم تا پایه‌ای پیشگیری کنند.

البته امام نیز در مناسبت‌هایی رژیم بعث عراق را همانند رژیم شاه با زبان پند و اندرز مورد
خطاب قرار می‌داد لیکن نه از روی ناتوانی و درماندگی و مجیزگویی بلکه از موضع راه‌بندی و
راهنمایی گمشدگان و نابینایان و رهایی‌شان از چاه و چاله‌ای که در رویاروییشان قرار داشت.
این برخورد بی‌رمق و ضعیف آقای حکیم با سفیر شاه از یأس و نومیدی شدید روحی او
در برابر زورمداران و قدرتمندان نشان دارد؛ به گونه‌ای که خود را انگار در برابر حاکمان
قلدرمآب دست بسته و خلع سلاح می‌پنداشتند و راه چاره‌ای نمی‌دیدند.

گفت‌وگویی که میان امام و آقای حکیم در دومین دیدارشان پس از ورود امام به نجف
اشرف روی داد این نکته را به درستی عیان و آشکار می‌سازد که آقای حکیم در برابر رژیم

۱. گلاسه ۴۱۵۱۱۳، ج ۱، برگه‌های ۱۴۳-۱۴۲.

۲. دلاور مردانی که به اعدام انقلابی حسنعلی منصور دست زدند، رخصت کشتن او و دیگر مهره‌های خیانتکار و
بی‌وطن رژیم شاه را (بنا به گفته خودشان) از برخی مراجع مانند آیت‌الله میلانی گرفته بودند.

۳. آقای حکیم کاش به جای آن گفت‌وگوهای دوپهلوی با موضعی قاطع از سفیر شاه می‌خواست که پیام او را به شاه
برساند که کشتن جوانان مسلمان و شیعه برای من غیر قابل تحمل است.



امام همیشه در این اندیشه بود که ملت عراق را ضد بعضی‌ها بشوراند و به توده‌های ستم‌دیده شیعه جرأت، شهامت و دلیری ببخشد و آنها را به خیزش و خروش وادارد

شاه تا چه پایه‌ای خود را ناتوان می‌پنداشته و روح ناامیدی تا چه پایه‌ای بر او سیطره داشته است. این دیدار و گفت‌وگو در ۲۷ مهرماه ۱۳۴۴ در مراسم بازدید امام از آقای حکیم روی داد که مناسب است بخش‌هایی از آن در پی آورده شود.^۱ در این دیدار از کسالت آقای حکیم سخن به میان آمد، امام فرصت را

غنیمت شمرده و بحث را چنین آغاز می‌کرد:

خوب است برای تغییر آب و هوا به ایران بروید و اوضاع آنجا را از نزدیک ببینید و مشاهده کنید که بر آن ملت مظلوم چه می‌گذرد. در زمان مرحوم بروجردی عدم اقدام ایشان را علیه دولت جابره حمل بر صحت می‌کردم و می‌گفتم مطالب را به ایشان نمی‌رسانند. نسبت به جناب‌عالی هم این طور معتمد که فجایع حکومت ایران را به سمع شما نمی‌رسانند و الا شما هم ساکت نمی‌مانید...

آقای حکیم: شما که اینجا هستید برای من لطفی ندارد به ایران بروم. وانگهی چه می‌شود کرد؟ چه اثری دارد؟

امام: قطعاً اثر دارد. ما با همین قیام تصمیمات خطرناک دولت را متوقف کردیم. چطور اثر ندارد؟ اگر علما اتحاد داشته باشند قطعاً مؤثر است.

... آقای حکیم: اقدام حاد کنیم مردم از ما تبعیت نمی‌کنند. مردم دروغ می‌گویند، آنها پی شهوات‌اند، برای دین سینه چاک نمی‌کنند.

امام: چطور مردم دروغ می‌گویند؟ این مردم که جان دادند، زجر دیدند، حبس کشیدند، تبعید شدند، اموالشان به غارت رفت، چطور مردم بقال و عطار سر محل که سینه جلوی گلوله دارند دروغ می‌گویند؟

آقای حکیم: تبعیت نمی‌کنند، مرید شهوات و اغراض مادی هستند!

امام: عرض کردم که مردم در ۱۵ خرداد جوانمردی و صداقت خود را نشان دادند.

آقای حکیم: اگر قیام کنیم و خونی از بینی کسی بریزد، سر و صدایی بشود، مردم به ما ناسزا می‌گویند و سر و صدا راه می‌اندازند.

امام: ما که قیام کردیم از احدی به جز مزید احترام و سلام و دست‌بوسی

۱. متن کامل آن در کتاب نهضت/امام، دفتر دوم، ص ۲۲۱ آمده است.

ندیدیم، هر که کوتاهی کرد حرف سرد شنید و مورد بی‌ارادتی مردم واقع شد... در این خطر عظیمی که بر دیانت‌مان وارد آمد، خون از دماغمان نیامد (نه از دماغ من، نه شما و نه دیگران) واقعاً جای خجالت است. آقای حکیم: چه باید کرد؟ بایستی احتمال اثر بدهیم، کشته دادن چه اثر دارد؟

امام: ... این بدعت عظیم که بر اساس دیانت لطمه وارد می‌کند قابل تحمل نیست، باید جانبازی کرد. بگذارید تاریخ ثبت کند که وقتی دین مورد حمله واقع شد عده‌ای از علمای شیعه قیام کردند و دسته‌هایی از آنها کشته شدند.

آقای حکیم: تاریخ چه فایده‌ای دارد، باید اثر داشته باشد. امام: چطور فایده ندارد؟! مگر قیام حسین بن علی - علیهما السلام - به تاریخ خدمت مؤثری نکرد و چه بهره‌های بزرگی از قیام آن حضرت می‌گیریم؟

آقای حکیم: راجع به امام حسن چه می‌فرمایید؟ ایشان که قیام نکردند؟ امام: اگر امام حسن هم به اندازه شما مرید داشت قیام می‌کرد، در اول امر قیام کرد دید مریدها فروخته شده‌اند، لذا فتح نکرد اما شما در تمام ممالک اسلامی مقلد و مرید دارید.

آقای حکیم: من که نمی‌بینم کسی را داشته باشم که اگر اقدامی کردیم تبعیت نماید.

امام: شما اقدام و قیام کنید، من اولین کسی خواهم بود که از شما تبعیت خواهم کرد. آقای حکیم: لبخند و سکوت.

نکته‌ای که از این گفت و شنود دریافت می‌شود این است که آقای حکیم افزون بر نومی‌دی و دلسردی شدید، از مردم مسلمان نیز شناخت نداشته و به ناحق مردم را دروغگو، بی‌وفا و فریبکار می‌پنداشته است! او در این گفت و گو برای رهیدن از فشار منطقی - علمی امام مبنی بر لزوم خیزش و مبارزه با حاکمان طاغوت، طفره رفته و صلح حضرت امام حسن مجتبی (سلام و درود خدا بر او) را پیش کشیده است. شاید هم به کلی از درک شرایط زمان آن حضرت ناآگاه و بی‌خبر بوده است! آیا از نظر او حضرت امام مجتبی «العیاذ بالله» سست‌عنصر و سازشکار بود و اگر شرایط زمان حضرت سیدالشهداء (سلام و درود خدا بر او) را درک



می کرد قیامی خونین برپا نمی کرد و عاشورا نمی ساخت؟! این آداب و رسوم و درک و دید آقای حکیم، نمونه‌ای از اندیشه و تفکر حاکم بر حوزه نجف بود.

رعد و برق در آسمان بی‌ابر

امام همیشه در این اندیشه بود که ملت عراق را ضد بعثی‌ها بشوراند و به توده‌های ستم‌دیده شیعه جرأت، شهامت و دلیری ببخشد و آنها را به خیزش و خروش وادارد. لیکن در آن کشور خفقان گرفته و ستم‌زده سخنان رهایی‌بخش و جان‌آفرین گوش شنوایی نداشت و چه بسا کسانی هر گونه گفتمان سیاسی، ضد استعماری و استبدادی را بی‌راهه‌پویی، کج‌اندیشی و کفر‌گویی می‌پنداشتند و از راست‌قامتان آزاداندیش به گونه‌ای فرار می‌کردند که از یک شیر درنده می‌گریزند: «فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَه»^۱

امام در چنین محیط تیره و تار و نکبت‌باری بر آن شد فریادی در سکوت سر دهد، برق رعد آسایی پدید آورد تا شاید بتواند نور بیافریند و ملتی را که در تاریکی و ناآگاهی به سر می‌برند به جنب و جوش وادارد. و راه را برای جنبش مردمی هموار سازد، چنان که در ایران نیز با چند سخنرانی و اعلامیه جنبشی اجتماعی پدید آورد و انقلاب اسلامی را به بار نشاند. امام در تاریخ ۱۳۵۰/۱۰/۵^۲ در میان شماری از علما، روحانیان و مردم نجف زبان به سخن گشود و سخنرانی نیش‌دار و گزنده‌ای ضد رژیم عراق ایراد کرد که بخشی از آن در پی می‌آید:

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از آن که مصلحت و نظر خواهی خود را به صورت تلگراف به مقامات عراقی رسانیدم نه تنها... و جوابی که ندادند و عکس‌العمل هم به آن شدت نشان دادند، در این صورت من فکرم منتهی شد به این که ما دیگر وجودمان در اینجا لزومی ندارد... فردا تذکرها را می‌فرستیم و تقاضای خروج می‌کنیم... همان طوری که حضرت رسول - صلوات الله علیه و آله و سلم - یک روزی از مکه خارج شدند... احتمال نمی‌داد که اینها برگردند... خدای تبارک و تعالی قادر است که شما آقایان را که الان بازور از اینجا خارج می‌شوید و کمال علاقه‌ای که به جوار [حضرت امیر] دارید و به حوزه دارید... و من امیدوارم که ان شاء الله... خداوند تبارک و تعالی اینجا را

۱. سوره مدثر، آیه ۵۱.

۲. در خور ذکر است که در صحیفه/امام تاریخ این سخنرانی حضرت امام (ره) به اشتباه، ۲۲ دی‌ماه ۱۳۵۰ درج شده است.

حفظ می کند، عده‌ای اینجا هستند... معارف اسلام را تألیف کرده است... این حوزه به هم خورده نمی‌شود... در هر صورت من گوارا نیست برایم هر چه فکر کردم گوارا بشود برایم اینجا، در صورتی که دوستان هم دارند می‌روند، در صورتی که برادران دینی ما را این طور دارند می‌فرستند، در صورتی که - این طوری که به من گفتند... - در مدت‌ها پیش که یهودی‌ها را بنا بود از بغداد بیرون کنند، شش ماه مهلت دادند و یک جلسه‌ای درست کردند، هیئتی درست کردند که اموال اینها را به طور عادلانه بخرند و به آنها بدهند و بروند و با شما آقایان و با ملت شیعه در اینجا - ایرانی‌ها - این طور رفتار کردند و من ناگوار است برایم که در یک همچو مملکتی که با... این طور رفتار می‌کنند، با مجاورین قبور ائمه - علیهم‌السلام - این طور عمل می‌کنند، من دیگر برایم گوارا نیست ماندن اینجا. بنابراین من فردا تذکره‌ها را می‌فرستم و از آنها تقاضا می‌کنم به این که اجازه بدهند ما برویم به لبنان بلکه در آنجا ان شاء الله همان طوری که شهیدین - علیهما الر حمه - فائز شدند به شهادت بلکه - ان شاء الله خداوند [گریه شدید حضار به مدت طولانی]...

شما آقایان هم در هر جا که باشید البته... عندالله... با قوت قلب در هر جا هستیم و هستید مهیا باشید برای این که هر ناگواری که بر شما وارد می‌شود از ناحیه اشخاصی که هستند - چه در ایران چه در اینجا - تحمل کنید و برای اسلام خدمت کنید و خیال نکنید به این که این طور مطالب به ضرر شماست؛ نخیر به نفع شماست؛ هم عندالله تعالی و هم انعکاسش در عالم که با ما در ایران آن جور رفتار می‌کنند، در عراق آن جور رفتار می‌کنند، و وضع یک دسته شیعه در عراق آن طور است و در ایران آن طور است. الان در وقت سرمای زمستان این مردم، این تجار، این کسبه، این بیچاره‌ها که حالشان از شما بدتر است و من برای آنها بسیار متأسفم اینها با زن و بچه و با اینها بروند و در سرحد هم گرفتار اشخاصی بشوند که از اینها بدتر بکنند... من ان شاء الله فردا مسیر خودم را تعیین می‌کنم فردا من [تذکره‌ام را] می‌دهم اگر موافقت کنند؛ اگر هم موافقت نکردند که ما هستیم... خداوند پشت و پناه همه شما باشد. البته بر من مشکل است که شما آقایان... [گریه حضار]. تقدیری که شده است پیش آمده است و ما تسلیم هستیم در مقابل



تقدیر خدا...^۱

امام در تاریخ ۱۳۵۰/۱۰/۱۰ پیرامون اخراج ایرانیان از عراق و توطئه فروپاشی حوزه نجف، سخنرانی دیگری ایراد کردند، بخشی از آن چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم

برنامه رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - قبل از مهاجرت به مدینه، روزهایی که در مکه به سر می بردند، فقط تبلیغِ اَلِی الله و معرفی ذات مقدس حق تعالی و معرفی اسلام بود. یاورانی نداشتند تا بتوانند با کمک آنان با مشرکین بجنگند و اسلام را گسترش دهند... آن روز که حضرتش با آن وضع شکست خورده و ناگوار از مکه خارج گردید، افراد عادی - که سطحی فکر می کنند - نمی توانستند پیش بینی کنند که این مهاجرت چه مصالحی به دنبال خواهد داشت لکن وقتی که به مدینه تشریف بردند معلوم شد که چه نتایجی بر هجرت ایشان مترتب بود...

اکنون اگر چه عده کثیری از ایرانیان، بر اثر اختلافی که بین دولتهاست وجه المصلحه شدند و با این وضع فجیع از این مملکت بیرونشان می ریزند لکن ممکن است مصالح بزرگ در کار باشد که ما نمی دانیم؛ و خداوند تعالی همان طور که حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را فاتح و غالب به مکه برگردانید شما را به این حوزه ها بازگرداند و روزی برسد که [حوزه] نجف بیش از حالا قوی باشد. ما اطمینان داریم که دیر یا زود حوزه علمیه [نجف] به حال اول خود بازمی گردد و شما ان شاء الله اگر به وظایف دینی و علمی خود عمل کردید به نجف اشرف برمی گردید...

در هر صورت مسئله زوال حوزه در کار نیست؛ حوزه سر جایش باقی خواهد بود و صرف نظر از جنبه های معنوی و الهی، اصولاً از نظر موازین طبیعی هم زوال حوزه های علمیه ممکن نیست؛ زیرا حوزه ها مورد توجه تمام مسلمین به خصوص شیعه می باشد و پشتوانه آن ملت ها هستند و آنچه ملت ها پشتیبان آن باشند دولت ها نمی توانند با آن مبارزه کنند. دولت ها زود گذرند و عمرشان کوتاه است. پشتوانه [حوزه] نجف، ملت های بزرگ اند و از این جهت محفوظ خواهد بود.

اکنون در حوزه های ما محصلین افغانی، پاکستانی، هندوستانی، عراقی و



دیگر ممالک عربی مشغول تحصیل‌اند و این دولت که اصلاً نمی‌توان نام آن را دولت گذارد قدرت ندارد که در برابر ملت‌ها ایستادگی کند و اگر با من و شما معارضا نماید، با ملت‌ها نمی‌تواند معارضا کند.

اگر آقایان ایرانی را اخراج کردند، دیگر آقایان که از ممالک دیگرند باید بایستند و به وظایف دینی خود اهمیت دهند. مثلاً شما، مثل فوج‌های سربازی است که اگر دشمن به فوجی حمله کرد و آنان را شکست داد فوج‌های دیگر پابر جا مانده و جای گروه‌های از بین رفته را می‌گیرند. دشمن از خدا می‌خواهد که وقتی یک گروه سرباز را از پای در آورد بقیه پا به فرار گذاشته میدان را خالی کنند.

آقایانی که از دیگر ممالک در اینجا هستند باید پابر جا باشند و به تحصیل علم و تهذیب نفس ادامه دهند و اگر مراجع و من - که یکی از طلاب هستم - از اینجا رفتم، باز لازم است که آقایان بمانند و به وظایف خود عمل نمایند. البته رفتن من روی مصالحی است که ممکن است بسیاری ندانند ولی دیگر آقایان باید باشند و سنگر را خالی نکنند.

... اگر تاریخ ظلمه و ستم‌دگان دنیا را مطالعه کنید می‌بینید که غلبه همیشه با مظلوم است. معاویه با آن قدرت و عظمت و بساطی که داشت از بین رفت و امروز در شام که مرکز سلطنت او بود حتی از قبر او خبری نیست...

این کسبه بیچاره، آنهایی که سالیان دراز در عراق بوده‌اند و ابداً در ایران علقه‌ای ندارند، دوست و آشنا و خویشاوندی ندارند، وضع آنها بسیار مایه تأسف است و امیدوارم ملت ایران با آنها خوش‌رفتاری کنند. آنها میهمان‌اند و من انتظار دارم که ملت شریف و مسلمان ایران با میهمانان و برادران خود مهربان باشند، به آنها پناه دهند، منزل و پوشاک و غذا بدهند گرفتاری‌هایشان را برطرف نمایند و مهم‌تر آن که آنانی را که به اوضاع ایران آشنا نیستند، آشنا کنند.

شما آقایان [که] به ایران می‌روید سلام مرا به برادران ایرانی ابلاغ کنید و بگویید فلانی از شما استدعا دارد که نسبت به برادران رانده‌شده از عراق - که شاید جمعیتشان حدود صد هزار نفر باشد و در بلاد ایران متفرق می‌شوند، تا می‌توانند مستقیماً کمک کنند و خوش‌رفتاری کنید، چنان که اگر

خودتان دچار چنین بلیه و سرنوشتی می‌شدید آنچه انتظار داشتید نسبت به این بیچارگان رفتار نمایید، از آنان دلجویی کنید، آنها آواره و دل‌شکسته‌اند. از خداوند تبارک و تعالی توفیق همه آقایان را خواستارم و امیدوارم که خداوند این حوزه و دیگر حوزه‌های علمیه اسلامی را حفظ فرماید و شما آقایان را به پایگاه خویش بازگرداند.^۱

امام با این سخنرانی‌ها چند هدف را دنبال می‌کرد:

۱. شکست جو خفقان و روحیه دادن به روحانیان و مردم عراق که از قانون‌شکنی‌ها و خودکامگی‌های رژیم بعث عراق سخت مرعوب شده بودند و به راستی جرأت نفس کشیدن نداشتند؛ امام به رغم اینکه هیچ گونه زمینه‌ای برای رویارویی و مبارزه با آن رژیم را نمی‌دید، با سخنان خود تلاش کرد که قفل سکوت را بشکند و رعد و برقی در آسمان بی‌ابر عراق پدید آورد.

۲. بت‌شکنی و خوار کردن دیکتاتورهای رسالت مقدسی بود که امام به آن اهمیت می‌داد. در روزگاری که نام رضا پالانی با عنوان «اعلیحضرت» حتی پس از شهریور ۲۰ در السنه مردم رواج داشت امام در کشف/سرار در سال ۱۳۲۳ و در دیدار با علی‌امینی (نخست‌وزیر وقت) در سال ۱۳۴۰ از او به عنوان رضاخان یاد کرد که برای بسیاری شگفت‌آور بود. در سخنرانی ۱۳ خرداد ۱۳۴۲ خطاب به شاه با فرازهایی مانند بدبخت، بیچاره و... او را خوار داشت و به اذعان برخی از نظریه‌پردازان سیاسی شمارش معکوس برای سقوط شاه از آن تاریخ آغاز شد. امام در سخنرانی ۵ و ۱۰ دی‌ماه ۱۳۵۰ فرازهایی بر زبان آورد که نوعی بت‌شکنی و خوار کردن دیکتاتورهای بغداد بود. برخی از آن فرازهای دلنشین شایسته است دوباره نویسی شود:

... مهیا باشید برای این که هر ناگواری که بر شما وارد می‌شود از ناحیه اشخاصی که هستند - چه در ایران، چه در اینجا - تحمل کنید و برای اسلام خدمت کنید.

... این دولت که اصلاً نمی‌توان نام آن را دولت گذارد، قدرت ندارد که در برابر ملت‌ها ایستادگی کند.

... اگر تاریخ ظلمه و ستم‌دیدگان دنیا را مطالعه کنید می‌بینید که غلبه همیشه با مظلوم است.

بایسته یادآوری است که رژیم بعث عراق برای نخستین بار و آخرین باری بود که از

۱. همان، ص ۴۱۳-۴۱۰.



امام با فرازهای بت‌شکنانه، سرشت پست و پلشت رژیم عراق را به نمایش گذاشت و به ملت عراق یادآوری کرد که آن رژیم جنایتکار با رژیم شاه و دیگر رژیم‌های بیگانه از خدا و خلق تفاوتی ندارد

یک رجال روحانی و سیاسی چنین سلی سلی سختی خورد و با سرافکندگی سکوت کرد و نسبت به گوینده این سخنان کوبنده و خوارکننده نتوانست واکنشی نشان دهد. عظمت، شخصیت و ابهت امام آن رژیم را سر جای خود میخکوب کرد.

۳. امام با فرازهای بت‌شکنانه، سرشت پست و پلشت

رژیم عراق را به نمایش گذاشت و به ملت عراق یادآوری کرد که آن رژیم جنایتکار با رژیم شاه و دیگر رژیم‌های بیگانه از خدا و خلق تفاوتی ندارد و به دروغ از خلق، «شعب» و توده‌های پابره‌نه دم می‌زند و شعار می‌دهد.

۴. روحانیان و ایرانیانی که حکم اخراج دریافت کرده بودند، سخت خود را باخته و به شدت به یأس و نومیدی دچار شده و بر این باور بودند که حوزه هزار ساله نجف در معرض فروپاشی قرار گرفته است! از این رو، امام در سخنان امیدآفرین خود روی این نکته تأکید کرد که:

... ما اطمینان داریم که دیر یا زود حوزه علمیه [نجف] به حال اول بازمی‌گردد... مسئله زوال حوزه در کار نیست. حوزه سر جایش باقی خواهد بود. صرف نظر از جنبه‌های معنوی و الهی، اصولاً از نظر موازین طبیعی هم زوال حوزه‌های علمیه ممکن نیست؛ زیرا حوزه‌ها مورد توجه تمام مسلمین به خصوص شیعه می‌باشد و پشتوانه آن، ملت‌ها هستند و آنچه ملت‌ها پشتیبان آن باشند دولت‌ها نمی‌توانند با آن مبارزه کنند...^۱

۵. حمایت و پشتیبانی از بی‌پناهان و آوارگانی که از خانه و کاشانه خود رانده شده و دسترنج یک عمرشان به دست بعضی‌ها غارت شده بود، از رسالت‌های سنگینی بود که امام بر دوش داشت؛ اگر توان حمایت عملی از آن بی‌پناهان نبود اعلام همدردی و همراهی گریزناپذیر به شمار می‌آمد و آن پیشوایانی که در آن روزهای اسفبار دم فرو بستند و از یاری و مدد اخراجی‌های عراق - حتی در مرز اعلام همدردی - خودداری ورزیدند بی‌تردید مصداق آن فروهشتگانی قرار گرفتند که بنا به فرموده پیامبر اسلام (سلام و درود خدا بر او) مسلمان نیستند.^۲

۶. امام با سخنان خود ضد رژیم بعث عراق هم‌صدایی و همراهی بزرگان حوزه نجف را

۱. صحیفه امام، ج ۲، ص ۴۱۱.

۲. مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ.

انتظار داشت تا به ندای او لبیک گویند و صدا به اعتراض بلند کنند و زمینه برای برپایی جنب و جوش مردمی فراهم آید. اگر به راستی صدای اعتراض از آن حوزه برمی‌خاست، رژیم عراق ناگزیر به عقب‌نشینی بود؛ ایرانیان مقیم عراق که در حال اخراج بودند به سر جای خود برمی‌گشتند و حوزه نجف را پشتوانه استواری برای خود می‌یافتند و به آن دل می‌بستند همچنین حوزه نجف جایگاه اصلی خود را باز می‌یافت و برای یک نهضت ضد زورمداری و قلدرمآبی آماده می‌شد.

لیکن حوزه نجف با پیام امام به خود نیامد، بیدار نشد و به ندای امام پاسخ نداد و با او همراهی و همدردی نکرد بلکه به دنبال فشار و تهدید بعثی‌ها راه تباهی و تیرگی و تاریکی را دنبال کرد. امام را تنها گذاشت و خنجر سهمگین و زهر آگینی از پشت بر او وارد کرد.

آیت‌الله خویی و «حکومت موقره»!!

بعثی‌های حاکم بر عراق در برابر موضع امام سخت به چالش کشیده شده بودند. امام از یک سو در اعتراض به رفتار خشونت‌بار و وحشیانه آنها در برابر علما و روحانیان و مردم مسلمان آن کشور، بر آن بود عراق را ترک کند و به لبنان برود و از سوی دیگر با سخنرانی‌های خود رژیم بعث را رژیم خشونت‌گرا، بی‌پروا، قانون‌شکن و سرکوبگر نشان داده بود. این دو بر خورد امام برای آن رژیم سنگین، شکننده و مایه بی‌اعتباری در میان آزادیخواهان ایران و منطقه به شمار می‌رفت. امام در میان گروه‌ها و سازمان‌ها و مردم آزاداندیش از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود. نیروهای روشنفکر و آزاداندیش و ضد امپریالیست - حتی کمونیست‌ها - امام را به عنوان نماد و سمبل رهبران آزادیخواه، انقلابی، ضد استعماری و ضد صهیونیستی می‌شناختند، بزرگ می‌داشتند و در افتادن با او برای رژیم بعث عراق که خود را خلقی، مردمی و پیشتاز مبارزه با نیروهای ارتجاعی و امپریالیستی وانمود می‌کرد ارزان نبود. از این رو، در پی آن موضع‌گیری امام یکی از معاونان صدام به نام علیرضا^۱ بی‌درنگ به نجف رفت و از امام درخواست ملاقات کرد اما امام او را نپذیرفت. او ناگزیر در ساعتهای که امام دیداری عمومی داشت، حضور یافت و تلاش کرد از امام دلجویی کند و از برخوردهای ناروای برخی از مأموران ناآگاه! و وظیفه‌شناس! با روحانیان پوزش خواست و افزود که از سوی مقامات بلندپایه کشور مأمورم به محضر تان اعلام کنم که برنامه تسفیر

۱. نامبرده از کردهای عراق و همانند صدام، سفاک و خونریز بود. بنابر خبرها و شنیده‌ها نامبرده در سال ۱۳۴۹ از سوی صدام به ریاست به اصطلاح «دادگاه انقلاب عراق» گمارده شد و در مدتی کمتر از ۲۴ ساعت بیش از ۴۸ نفر از درجه‌داران ارتش عراق را که اندیشه کودتا ضد صدام را داشتند به جوخه اعدام سپرد و سرانجام خود نیز مانند دیگر مهره‌های پلیسی و دیکتاتوری رژیم بعثی، دچار خشم صدام و سر به نیست شد.

امام با سخنان خود ضد رژیم
بعث عراق هم صدایی و
همراهی بزرگان حوزه نجف را
انتظار داشت تا به ندای او لبیک
گویند و صدا به اعتراض بلند
کنند و زمینه برای برپایی جنب
و جوش مردمی فراهم آید

(اخراج) ایرانیان متوقف شده است و از حضر تعالی
انتظار داریم که پوزش ما را بپذیرند و از نیت خود برای
خروج از عراق صرف نظر کنند. امام بدون اینکه به او
نگاه کند یا به حرف‌های او پاسخ دهد با لحنی نیش‌دار
این فراز را تکرار می‌کرد: من عجم! باید از عراق بروم!
علیرضا چنان که اشاره شد کرد بود و فارسی را خوب

می‌فهمید. در برابر آنچه امام تکرار می‌کرد کلمه استغفار را بر زبان می‌راند و این جمله را دم
گرفته بود که «و العذر عند کرام الناس مقبول»

سرانجام به دنبال پافشاری نامبرده و چند تن از روحانیان عراقی که شاید با هماهنگی قبلی
با او نزد امام آمده بودند و پی در پی امام را سوگند می‌دادند که از تصمیم خود برگردد، امام
اعلام کرد در این باره به اندیشه بیشتری نیاز است و کار کرد دولت عراق در آینده با حوزه
و مردم شیعه می‌تواند در تصمیم‌نهایی او برای خروج یا ادامه زیست در عراق نقش مؤثری
داشته باشد.

نماینده صدام برای بی‌اثر کردن گفتمان امام درباره بدرفتاری و برخوردهای خشونت‌بار
و وحشیانه آن رژیم با علما و روحانیان و مردم مسلمان، آقای خویی را زیر فشار گذاشت تا
آشکارا اعلام کند که از سوی رژیم بعث هیچ گونه بدرفتاری با علما و روحانیان و مردم آن
کشور نشده است. شنیده شد که برای واداشتن آقای خویی به چنین نوشته‌ای به او نوید دادند
که شماری از اطرافیان، دوستان و بستگان او را اخراج نمی‌کنند و در غیر این صورت برخی از
علما و روحانیان را به اتهام جاسوسی برای رژیم شاه تحت تعقیب قرار می‌دهند.
آقای خویی روی بیم و نوید بعثی‌ها ناگزیر شد به خواسته‌های شیطانی آنها تن دهد. نماینده
صدام که به نجف رفته بود پرسش و پاسخی تنظیم کرد و از آقای خویی امضا گرفت. متن
پرسش و پاسخ در پی می‌آید:

حضرت مرجع اعلا السید ابوالقاسم الخویی دام ظلّه
السلام علیکم ورحمت‌الله وبرکاته

آیا به نظر حضر تعالی دولت بعث عراق نسبت به شخص شریف شما یا
حوزه علمیه و ایرانیان رفتار ناسازگار با موازین دینی و انسانی داشته است.
برخی از غرض‌ورزان شایع کرده‌اند که این دولت با آنان بدرفتاری کرده
است. امیدوارم به این پرسش پاسخ دهید.



بغداد- ۷۱/۱۲/۲۵-^۱علیرضا

آقای خویی در پاسخ آورده است:

پس از درود ستوده

اینجانب از این «دولت موقر» جز نیکی چیزی ندیدم. لیکن نسبت به حوزه علمیه و ایرانی‌ها بنابر آنچه از برخی افراد مورد اعتماد شنیده‌ام دولت با آنان خوش رفتاری کرده است.

نجف اشرف- ۸ ذیقعدة ۱۳۹۱ ق-^۲الخویی^۳

بسم الله الرحمن الرحيم
 مسامحة المراجع الاعلى السيد الفاضل
 المدم عليه السلام ورحمة الله وبركاته
 هذا را رستم من حكومت الموقر في الدار ما نافي
 الرتبة او لا نافي بالنسبة الى -- لستم الكريم اولى
 الحوزة العلمية اولى الدارين فقد ذكر بعض المعص
 الحكومت تعاليم معاملته سنة السنن ما جوبه
 بغداد ۷۱/۱۲/۲۵
 علیرضا
 الخویی

بسمه تعالی

تخیر ضمیمه
 وبعد انما نسبت الى الم ارس الحكومة الموقر الاخير اما بالنسبة
 الى الحوزة العلمية والابرار من قد سمعت من بعض القضاة الحكومة
 تعاليم معاملته حسنة والله في التوفيق والسلام عليكم ورحمة الله
 المحقق اشرف ۸ ذیقعدة ۱۳۹۱ ق



۱. ۴ دی ماه ۱۳۵۰

۲. ۶ دی ماه ۱۳۵۰

۳. متن پرسش و پاسخ که عربی است در تصویر سند آمده است.

بدین گونه نقشه و اندیشه امام برای انگیزتن توده‌های ستم‌دیده عراق ضد رژیم بعث و آغاز جنبشی مردمی در آن کشور، نقش بر آب شد و امام تنها ماند.

البته امام تا روزی که در عراق می‌زیست هیچ‌گاه در برابر ستمگری‌های رژیم بعث، آرام و بی‌تفاوت نبود و در دیدارهایی که گاه و بی‌گاه برخی از مقامات عراقی با او داشتند آنها را پند و اندرز، و فرجام شوم و سیاه و سقوط در گنداب تباهی و رسوایی را به آنها هشدار می‌داد. در پی سازش شاه و صدام در الجزایر در سال ۱۳۵۴ و بند و بست‌های سیاسی میان طرفین، رئیس سازمان امن (امنیت) عراق به نام سعدون شاکر با امام دیدار کرد، همراه با تعارف متداول و اینکه عراق وطن دوم شماست و ما به وجودتان در عراق افتخار می‌کنیم... و اظهار کرد در قرارداد الجزایر ما با شاه پیمان بسته‌ایم که رخصت ندهیم حرکت ناگواری در این دو کشور ضد رژیم عراق و ایران روی دهد که به پیمان میان طرفین آسیب برساند. انتظار ما این است که به تعهد ما احترام بگذارید و از هر گونه فعالیتی ضد رژیم شاه خودداری کنید. (نزدیک به این مضامین)

امام پاسخ داد اگر شما با شاه تعهد دارید من با ملت ایران تعهد دارم که در برابر ظلم و جور می‌کند که به آنها می‌شود ساکت نمانم و از یاری آنها باز نایستم. اگر حضور من در عراق برای شما زحمت‌افزاست من به کشوری می‌روم که تحت نفوذ شاه نباشد. سعدون شاکر که صورتش تا بناگوش سرخ شده بود پرسید به کجا می‌روید که زیر نفوذ شاه نباشد؟ امام بی‌درنگ پاسخ داد: مثلاً فرانسه!

این دیدار و گفت‌وگو در سال ۱۳۵۵ بود. از ویژگی‌های برجسته امام اینکه همیشه پیشاپیش حوادث حرکت می‌کرد و آنچه را در آینده روی می‌داد پیش‌بینی می‌کرد و برای رویارویی با آن آمادگی داشت و هیچ‌گاه غافلگیر نمی‌شد. از این رو، در پی سازش شاه و صدام در الجزایر امام دریافت که در آینده با در دسرهایی از سوی دولت عراق رو به رو می‌شود و دیگر جای زیست در عراق و دیگر کشورهای اسلامی شاید برای او نباشد. به نظر می‌رسد که امام در پی قرارداد الجزایر و سازش شاه و صدام هجرت از عراق و رفتن به کشوری مانند فرانسه را برنامه‌ریزی کرده بود.

امام و واپسگرایان نجف

به رغم تلاش‌های پیوسته و نستوه امام در راه آبرو و اعتبار بخشیدن به حوزه نجف و پشتیبانی از جایگاه معنوی و علمی آن، عناصر ناآگاه و نادانی را در آن حوزه می‌دیدیم که هم‌صدا با دستگاه‌های شیطانی واپسگرایی و تاریک‌اندیشی و سازمان‌های جاسوسی، پیوسته



امام تا روزی که در عراق می زیست هیچ گاه در برابر ستمگری های رژیم بعث، آرام و بی تفاوت نبود

نقشه ها و نیرنگ هایی را در راه خدشه دار کردن چهره امام و زیر سؤال بردن خط و مرام او طرح کرده و به جوسازی و سمپاشی می پرداختند و چوب لای چرخ می گذاشتند و هر روز نغمه ای ضد او ساز می کردند. در

محافل آخوندی و در بیوت بزرگان دائم زمزمه و وسوسه می کردند که خمینی حوزه قم را به هم ریخت، مراقب باشید این حوزه را به هم نزنند! در میان اهالی نجف و مردم عراق رواج می دادند که خمینی گرایش سوسیالیستی دارد و با دولت های چپ گرا در ارتباط است!! امام در گرماي ۴۰-۵۰ درجه نجف در ماه رمضان روزه می گرفت. نااهلان از خدای بی خبر اینجا و آنجا شایع می کردند که او روزه نمی گیرد!! چهره او که به زردی گراییده برای آن است که زردچوبه به صورت می مالد!!^۱

این جفاکاری ها و دروغ پراکنی ها، مایه ذهنیت منفی مردم نجف و عراق نسبت به امام بود. اهالی نجف در کوچه و خیابان به امام سلام نمی کردند. نمازگزارانی که هنگام نماز جماعت امام به مسجد شیخ انصاری وارد می شدند در جماعت امام حضور نمی یافتند و نمازشان را فرادا به جا می آوردند. روحانیان و طلابی که شاگرد امام و از ارادتمندان او بودند از نظر اهالی نجف زیر سؤال بودند. مردم نجف در مسلمانی آنها تردید داشتند و گاهی با صراحت به آنها می گفتند که اگر مُردید نمی گذاریم شما را در قبرستان مسلمان ها به خاک بسپارند! نگارنده در بازار نجف از بشکه آبی که گذاشته و لیوانی به آن زنجیر کرده بودند، آب نوشیدم. شخصی به نام آقای محلاتی که آنجا صراف داشت به شاگردش با صدای بلند که من بشنوم خطاب کرد که: لیوان احتیاط پیدا کرد آن را آب بکشید! و بدین گونه شماری طلاب غریبی را که ناگزیر به جلای وطن شده و میهمان آنها بودند رنج می دادند. به دنبال رحلت آیت الله حکیم (ره) در مجلس بزرگداشت او وقتی امام وارد شد «مجلس غاص باهله»! هیچ کدام از آخوندها برنخاستند و به امام جان دادند که بنشینند! او ناگزیر در کنار آقا یوسف حکیم (فرزند ارشد آیت الله حکیم) ایستاد.

آن روز که امام طرح حکومت اسلامی را در مسجد شیخ انصاری داد!^۲ بی درنگ جوسازی ها و شایعه پراکنی ها آغاز شد؛ گفتند تیمور بختیار که از ایران گریخته اکنون در عراق بساط پهن کرده است و نقشه کودتا در ایران و برپایی ریاست جمهوری دارد. طرح حکومت اسلامی از جانب «خمینی» در راستای نقشه اوست! نیز رواج دادند که هواداران

۱. بایسته یادآور است که مراجع نجف هیچ کدام توان و قدرت روزه در ماه رمضان را نداشتند. امام تنها مرجعی بود که در ماه رمضان روزه می گرفت.

۲. اول بهمن ماه ۱۳۴۸



خمینی در نجف «حزب حکومت اسلامی» تشکیل داده‌اند! این دروغ را به دو تن از طلاب جوان که متأسفانه از نظر روحی ضعیف و کم‌جنبه بودند نسبت دادند و روی آن معرکه گرفتند. آن دو طلبه جوان به گونه‌ای آشفته و نگران شدند که انگار به آنها نسبت کفر داده‌اند! و در محفلی که برای رفع این اتهام تشکیل شد یکی از آن دو گریه کرد! و بدین گونه ارتجاع نجف به گمان خود به زشتی و پستی درس حکومت اسلامی کوشید.^۱

این جوانان روحانی که به‌ظاهر خود را پیرو امام می‌پنداشتند - اگر به راستی سر در راه امام داشتند - می‌توانستند به جای این دست و پا زدن‌ها و ناآرامی‌ها، به خود ببالند که از هواداران حکومت اسلامی‌اند و آرزو می‌کردند که کاش می‌توانستند حزبی و تشکیلاتی در راه برپایی حکومت اسلامی تشکیل دهند و بدین گونه دست رد بر سینه نامحرمان و حرامیان اندیشه و آرمان‌های انقلابی می‌زدند.

بایسته یادآوری است برخی از طلاب جوانی که در نجف اشرف اطراف امام گرد آمده بودند از نظر فعالیت سیاسی عاطل و باطل بودند و جز شرکت در درس و نماز امام کاری نمی‌کردند و به علت ناپختگی و نادانی گاهی مایه شر و دردسر برای امام بودند؛ برخی به قطب‌زاده و مهره‌های نهضت آزادی و برخی به «سازمان مجاهدین خلق» وابسته و سرسپرده بودند و امام را برای پشتیبانی از آن گروه‌ها و اجرای سیاست آنها تحت فشار قرار دادند و تا مرز اهانت و گستاخی به او پیش رفتند و رنج دادند و مایه اختلاف و کشمکش با دیگر روحانیان مبارزی بودند که راه و کار باند نهضت آزادی و سازمان «مجاهدین» را خلاف خط و راه امام و اسلام راستین می‌دانستند. برخی از آنان از روی جهالت و خودخواهی (شاید هم ندانسته، آلت دست عناصر وابسته به سازمان‌های جاسوسی قرار می‌گرفتند!) با حجت‌الاسلام حاج شیخ نصرالله خلخالی که از یاران و ارادتمندان پنجاه‌ساله امام بود، درگیر شدند به او اهانت کردند، سرپسرش را شکستند و مایه دردسر برای امام شدند. کشمکش برخی از آخوندهای نجف با آقای سید محمد روحانی (ره) در برهه‌ای بالا گرفت. شادروان شیخ حسن کروب‌بی به جعل سند ضد او دست زد و شایع کردند که از ساواک پول گرفته است! این اتهام ناروا در نجف جلوه کرد و به اصطلاح نقل هر مجلس و محفلی شد. چنان که در کتاب نهضت/امام آوردم.^۲ آقای حاج سید محمد روحانی نه تنها با ساواک ارتباطی نداشت و بودجه‌ای دریافت نکرده بود، بلکه رژیم شاه نسبت به او دید منفی داشت و او را از مخالفان رژیم ایران می‌دانست.

۱. سید حمید روحانی، همان، دفتر دوم، ص ۷۳۲.

۲. همان، دفتر سوم، ص ۸۹۸.



در پی سازش شاه و صدام در
الجزایر امام دریافت که در آینده با
دردسرهایی از سوی دولت عراق
رو به رو می شود و دیگر جای
زیست در عراق و دیگر کشورهای
اسلامی شاید برای او نباشد

در پی این سندسازی و جوسازی، خانواده روحانی
و برادران سید محمد روحانی این جریان را زیر
سر شهید سید مصطفی خمینی می پنداشتند. در
صورتی که روح آن شهید از این ماجرای خبر بود.
یکی از برادران نامبرده به نام سید مهدی روحانی
که نماینده مذهبی شاه در پاریس بود در تلگرامی

آکنده از هتاک و اهانت به امام، خط و نشان کشید که به زودی برای او پرونده سازی می کند
و انتقام می گیرد! برادر دیگر سید محمد روحانی به نام سید صادق روحانی از قم نامه
گله آمیزی به امام نوشت و از اینکه امام «جاعلین» آن سند را تنبیه نکرده اظهار تأسف کرد!
و بدین گونه امام در آن شرایط دردناکی که با رژیم شاه، رژیم بعث عراق و ارتجاع نجف
درگیر بود و درست در برهه ای که سید محمدرضا سعیدی در زندان به شهادت رسیده و
امام مصیبت زده شده بود این جریان بی خردانه برخی از جوانان روحانی که خود را مبارز و از
یاران امام وانمود می کردند، بر دردسرها و رنج های بی شمار امام افزود. از پاسخ دراز و رنج بار
امام به سید صادق روحانی می توان دریافت که به آن مرد عارف سالک و بنده خالص خدا
در آن روز و روزگار چه گذشته است.

متن نامه امام چنین است:

بسمه تعالی

به عرض عالی می رساند:

مرقوم محترم که مشعر سلامت مزاج شریف بود واصل و موجب تشکر
گردید. مطالبی که مرقوم شده بود مطالعه کردم و جای تقدیر است که
جناب عالی از آن استفسار فرمودید.

باید عرض کنم که تا حال تحریر این ورقه نه آن نوشته^۱ را دیده ام و نه
مندرجات آن را تفصیلاً مطلعم و نه اطلاع دارم که چه اشخاص این کار را
کرده اند. فقط به طور اجمال یک روز شنیدم و فوراً قدغن کردم که [از آن]
مذاکره نشود. اینک آنچه مرقوم شده است باید یک به یک مورد جواب
شود.

مرقوم شده است «نه تنها جاعلین را تنبیه نفرمودید بلکه آنها کما فی
السابق از اطرافیان و اصحاب محسوب می شوند.» سر کار دور تشریف دارید

۱. اشاره به سند جعلی ضد سید محمد روحانی.



و اطلاع ندارید از این جهت آنچه [را] شنیده‌اید یا نوشته شده است باور فرمودید. اینجانب اطرافی و اصحاب ندارم. حتی کاتب برای نوشته‌جات و اصحاب استفتا ندارم خودم با قدرت کم و ضعف چشم و لرزش دست که اخیراً پیدا شده است متکفل امور هستم. دو نفر در منزل اینجانب دائماً تقریباً هستند که به نوبت رابط بین اینجانب و بیرونی هستند که اگر کسی از طلاب احتیاجی داشت [به من] برسانند. جنابعالی یکی از آنها را می‌شناسید به نام آقای حاج شیخ عبدالعلی اصفهانی که از صلحا [است] و احدی درباره او احتمال این معانی [جعل سند] نمی‌دهد، حتی آقای اخوی؛ دیگری شخصی افغانی که آن هم داخل در این نحو امور نه هست و نه می‌تواند باشد.

بیرونی مختصری بسیار کوچکی که دارم فقط شب‌ها قریب سه ربع ساعت و گاهی نیم ساعت در آنجا شخصاً هستم و اشخاص متفرقه که اکثراً در این ایام افغانی و پاکستانی هست آنجا می‌آیند و بعضی از عرب‌ها و ایرانی‌ها نیز می‌آیند که آنهایی که می‌شناسم ابداً در این امور کثیفه دخالت ندارند و از صلحا هستند و بعضی از آنها را هم نمی‌شناسم. هیچ یک سمت صحابت با اینجانب ندارند و بعضی که اکثراً می‌آیند ابداً در این امور دخالت ندارند و در هر صورت خلاف عرض شده است. و من نمی‌دانم چه اشخاصی به این امور باطله دست زده‌اند تا تنبیه کنم یا ترک مراوده.

حضرت آقای اخوی هم با آن که نزدیک هستند، از منزل من هیچ اطلاع نزدیک ندارند و ممکن است به ایشان خلاف عرض شده باشد و ایشان هم باور فرمودند و گفته‌اند این ورقه با اطلاع فلان [امام خمینی] درست شده است، بدون آن که تحقیق صحیح بفرمایند و یا همان‌طور که مرا استفسار فرمودید، [سؤال] بفرمایید. والی الله المشتکی و ان ربک لبالمصدق.

مطلب پیش آقای اخوی کوچک جنابعالی بالاتر جلوه کرده است و تلگرافی مشحون از هتاک‌های زده‌اند که رونوشت آن را به آقای اخوی بزرگ فرستاده‌اند و پس از هتاک‌های مرقوم داشته‌اند: «من سرگرم به جمع‌آوری مدارک کافی هستم تا شما و فرزند شما را به جمعیت روحانیت و ملت ایران معرفی نمایم. با ابراز انزجار از اعمال ظالمانه شما: دکتر روحانی - پاریس!» اینجانب این تلگراف را به احدی نشان ندادم حتی به مصطفی. ولی چون لاتین بود شخصی که آن را ترجمه کرده است مطلع است و سفارش کردم



که اظهار نکنند. بلکه شخصی که آن را ترجمه کرده بود اظهار کرد آن را منتشر کنم. با کمال تأکید منع کردم. اینجانب با آقای اخوی مکاتبه ندارم لکن شما اگر مکاتبه دارید مرقوم بفرمایید: جنابعالی [مهدی روحانی] در این امر زحمت نکشید، زحمت شما را شاه در قزوین^۱ و پاکروان در تهران پشت رادیو با تفصیل و شواهد و بعضی از سنخ خودمان علی‌المحکی در قم با نشر کتابچه و هتاکی فوق‌العاده کشیده‌اند^۲ و بعید است شما بیش از آنها مدارک پیدا کنید^۳ و دست نشر داشته باشید و اگر امر به منکر حرام نبود عرض می‌کردم شما تمام مدارک را تهیه فرمایید و با شهادت امضا فرمایید که در مجامع ایران و جاهای دیگر خیلی مؤثر [واقع] شود! جناب ایشان [مهدی روحانی] خوب است کسی را بترسانند که دلبستگی به این مسند را مقصد اعلای خود محسوب می‌دارد.

مرقوم شده است «در قم کسان منتسب به شما نامه ادعایی را منتشر نموده‌اند» خوب است مرقوم دارید که اینها چه اشخاصی هستند. البته اشخاص بسیاری به مقاصد مختلفه به اینجانب خود را منسوب می‌کنند، حتی اشخاص منحرف از قبیل حزبی‌ها، لکن این امر باعث نمی‌شود که این طور امور مربوط به من باشد.

در امریکا اشخاص منحرفی که معلوم نیست به دین تعلق داشته باشند نسبت به ساحت مقدس مرحوم آیت‌الله حکیم جسارت کرده و از من تمجید نموده‌اند و من به قدری ناراحت شدم که نمی‌توانم تحدید کنم؟ اما [آیا] باید گفته شود که این کار من است؟ یا من مطلع بوده‌ام؟ والله من وراثم محیط.

من به جنابعالی علاقه دارم و مدتی که محصور بودید هر روز دعا کردم به

۱. شاه در همدان به دروغ پراکنی ضد امام دست زد نه قزوین.

۲. نشریه‌ای به نام «مصلحین حوزه علمیه قم» در پی آغاز نهضت امام در سال ۱۳۴۱ پیوسته منتشر می‌شد و در آن زشت‌ترین و وقیح‌ترین نسبت‌های ناروا به مراجع - به ویژه امام - داده می‌شد. بنا به معروف سید حسن حجت از آخوندهای فاسد قم با همراهی ساواک متصدی این نشریه بود.

۳. شاه در روز ۱۷ خرداد ۴۲ در نطق خود در همدان اظهار کرد: ... باید به شما بگویم که متأسفانه کسانی که بساط ۱۵ خرداد را به راه انداختند کما اینکه در میان کسانی که یا زخمی شده و یا دستگیر شده‌اند، خیلی از آنها می‌گفتند ما چه کار کنیم به ما ۲۵ ریال داده بودند و می‌گفتند در کوچه‌ها بدوید و بگویید زنده‌باد فلانی ما حالا می‌دانیم این وجوه از کجا رسیده است و به شما ملت ایران به زودی جزئیات گفته خواهد شد فقط این موضوع اولاً از لحاظ ایرانیت یک ایرانی که پول خارجی را بگیرد و بر ضد جامعه خودش اقدام کند این را چه می‌شود گفت و دوم یک نفر شیعه پول بگیرد از یک نفر مسلمان غیر شیعه این چیست؟ (سخنان شاهنشاه، بی‌جا، وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۴۲، ص ۵۲).



شما. و الان هم کارهای شما که اشتغال به تصنیف علوم شرعیه و دفاع از حق است مورد تقدیر است. چطور ممکن است که یک نفر انسان اگر چه معتقد به معاد نباشد از کسی که در مقصد با او همراه است و به هیچ وجه مخالفت از او ندیده است اهانت کند یا راضی به اهانت شود. مرقوم شده است [که] چندی قبل از رادیو بغداد کسی آمده بود می گفت ما هر وقت بخواهیم از شما در رادیو چیزی بگوییم اطرافیان فلان منع می نمایند! باید عرض کنم که آن شخص یا مفسد بوده است و به دروغ گفته است یا در اشتباه بوده است. من اطرافیان ندارم یا پخش فرمایشات شما از رادیو بغداد چه ضرری به من دارد؟! خوب است که مرقوم داشته‌اید شما از آنها بیزارید. لکن باید عرض کنم که اطرافیان من به رادیو بغداد کاری ندارد و اگر کسی با شما کار داشته باشد اطرافیان من نیست اگر چه از من صحبت کند.

از آنچه ذکر شد جواب آن که «در اصحاب نجف و قم تجدید نظر نمایید» معلوم می شود من از قم اطلاعی ندارم سر کار اگر اشخاصی که در منزل من هستند مرتکب این نحو اعمال هستند مرقوم دارید با اسم تا آنها را تصفیه کنم و اما فشارهایی که به شما می آورند نه ضرر دنیایی دارد و نه اخروی. انسان اگر به تکلیف عمل کند هر چه شود به نفع اوست. کتب ایصالی و رساله جبر و اختیار موجب تشکر گردید. ان شاء الله تعالی موفق به طبع دیگر کتاب‌ها و تتمیم دوره کامله بشوید. از جنابعالی امید دعای خیر دارم و توقع دارم هر وقت مطلبی از اینجا شنیدید تا مراجعه به من نکنید باور نفرمایید والسلام علیکم ورحمة الله^۱

۱. نامه‌های تاریخی (گزیده‌ای از نامه‌های رجال دین و سیاست به حضرت آیت الله العظمی سید محمد صادق روحانی). به کوشش سید محمود خسرو شاهی، قم، کلبه شروق، ۱۳۹۲، ص ۲۶۵-۲۵۸.

بیرونه قصه بر یک کج که در این قصه تنها قریب سه ربع وقت و چهار پنج وقت در این
 شصت و هشتاد و نه نفره که اکثر این لایحه افغانه و پاکست از دست این امر آید
 و بعضی از عربها و ایرانیها نیز می گویند که اینها که می شناسیم لهذا در این امور گفته
 دهفت تا هشتاد و نه نفره هستند و بعضی از آنها را می بینیم با یکدیگر صحبت می کنند
 با اینان نیز دارند و بعضی که اکثر این آید اید در این امور وقت ندارند و در هر صورت
 هدف غرض هر یک در این غیابانچه که می شناسیم این امور با یکدیگر است و نه آن تا قریب که
 با ترک مرادده حضرت را از این امر با آنکه نزدیک هستند از نزاع این هیچ اطلاع
 نزدیک ندارند و ممکن است اینها را هدف غرض باشد و اینها را باور ندارند
 و گفته اند این در وقت با اطلاع فتنه در دست کسی است بدون آنکه تحقیق صحیح نکرده
 و با این اطلاع که در دست غرض از این غیابانچه و اینها به این شکل و این یک اطلاع
 غلبه بر این را از هر که یک جناب را با در قیاس کرده است و دیگر از سخن از اینها که
 از این که در وقت از اینها را از هر که یک جناب را با در قیاس کرده است و دیگر از سخن از اینها که
 (من سرگرم جمیع آدمی در این کار هستم تا شود فرزندش را بجهت روحانیت
 دولت ایران معترف نمایم با برادران و از این حال طمانه شود و در دفعه پادشاهی
 و جنب این تمام این را با هر یک از اینها می مصطفی و این در این بود که
 این را قیاس که این مطلع است و می گویند که این اطلاع که این را قیاس که این بود
 و این را که در این امر که با کمالی تا یکدیگر که این جنبه را در قیاس که این بود
 که این را که در این امر که با کمالی تا یکدیگر که این جنبه را در قیاس که این بود
 تا ما شهادت در قیاس که این در قیاس که این جنبه را در قیاس که این بود
 و بعضی از این قیاس که این در قیاس که این جنبه را در قیاس که این بود



در آنچه ذکر شد جواب آنکه در احوال و کیفیات جسمیه و نفسیه
 مندرج در کتب و کلام را اگر آنجا که در نزاع است در کتب و کلام
 است در کتب و کلام با هم تا آنها را تصفیه کنیم و در آنجا که
 می آید ضرر دین را دارد و نه افسوس که اگر بلیغ عمل کند
 متوجه او است کتب احوال در اسلام بهر جهت در کتب و کلام
 است بهر حال مونی به طبع دیگر که با هم در کتب و کلام
 است و در کتب و کلام و توقع کلام هر وقت مطهر در اینجا
 من کتب به در نظر است و کلام حکیم در کتب



بایسته یادآور است که این پاسخنامه نه اولین و نه آخرین بود. امام در درازای زیست در نجف پیوسته با خرده گیری‌ها، اشکال تراشی‌ها و نقد و نظرهای بی شماری روبه‌رو بود که برخی از بهانه‌جویان یا ریزبینان و تیزاندیشان، نیز ناآگاهان در ایران و ایرانی‌هایی که در دیگر کشورها می‌زیستند، به صورت مکتوب برای امام می‌فرستادند و او ناگزیر بود برای آگاهی‌بخشی و برطرف کردن شبهه‌ها و ابهام‌ها به آن پاسخ گوید و توضیح دهد.

شماری از ایرادها و انتقادات به امام در محور جدا نبودن دین از سیاست و حرمت تقیه از نظر امام، مبارزه با «شاه شیعه»! مسئله «دما و نفوس» و اینکه مسئول خون‌های ریخته شده کیست، دور می‌زد.

امام و یاران

برخی از نیروهای مبارز و پیرو امام نیز از روی ناآگاهی و بی‌اطلاعی بالحنی تند و جسارت آمیز، با نیش و طعنه، به امام اعتراض می‌کردند که چرا در نجف مانند دورانی که در ایران به سر می‌برد، مبارزه را با سرسختی و شدت دنبال نمی‌کند و نهضت را گسترش نمی‌دهد و به رژیم شاه نمی‌تازد و زیر فشار قرار نمی‌دهد! شهید سید محمد رضا سعیدی در نامه‌ای به امام با تندی و پر خاشگری امام را مورد سؤال قرار داده و می‌توان گفت ناخودآگاه جسارت کرده است. البته نگارنده، نامه او به امام را ندیده لیکن از پاسخ امام به نامبرده به دست می‌آید که او چه نسبت‌های ناروا داده است. امام در پاسخ او آورده است:

... اما اینکه مرقوم شده بود از چه می‌ترسید؟ از موقوف شدن شهریه یا کذا و کذا مثل اینکه جنابعالی اینجانب را نشناخته‌اید لهذا گمان می‌فرمایید این مطالب در کار است «و ما ابرء نفسی ان النفس لاماره بالسوء...»

از این فراز از نوشته آقای سعیدی که امام باز گو کرده است: «از چه می‌ترسید از موقوف شدن شهریه یا کذا و کذا» منظور از «کذا و کذا» این است که احتمالاً نوشته است: «از چه می‌ترسید؟ از موقوف شدن شهریه، از دست دادن مرجعیت و موقعیت؟ از دست رفتن مقلدین و...!!»

چنان که تاکنون بارها گفته و نوشته‌ام، امام رادمرد عارف سالک، از دنیا رسته و به خدا پیوسته بود و مقام و قدرت و ریاست برای او به راستی به اندازه دمپایی پاره شده نه تنها ارزش نداشت بلکه از آن گریزان بود لیکن هیچ کس حتی شاگردان و پیروان و نزدیکان امام او را درست نشناخته و از ژرفای قلب و اندیشه به ویژگی‌های برجسته و بی‌مانند او پی نبرده بودند. در این مورد خاطراتی دارم که در فرصت مناسب باید باز گو شود.



امام در درازای زیست در نجف پیوسته با خرده‌گیری‌ها، اشکال‌تراشی‌ها و نقد و نظرهای بی‌شماری روبه‌رو بود که برخی از بهانه‌جویان یا ریزبینان و تیزاندیشان، نیز ناآگاهان در ایران و ایرانی‌هایی که در دیگر کشورها می‌زیستند، به صورت مکتوب برای امام می‌فرستادند

شهید سعیدی از روی بی‌اطلاعاتی از اوضاع دولت‌های حاکم بر کشورهای اسلامی به امام - بنابر احتمال - پیشنهاد داده است که مبارزه را در عراق شدت بخشد و اعلامیه‌های تندی ضد رژیم شاه صادر کند، با گمان این که حاکمان کشورهای اسلامی همراهی می‌کنند!! و امام را یاری می‌دهند! از دید شهید سعیدی اگر امام در عراق مبارزه با شاه را اوج دهد، حتماً رژیم‌های منطقه: ملک حسین‌ها، ملک حسن‌ها، ملک

فیصل‌ها، بورقیه‌ها، انور سادات‌ها، بعثی‌ها در عراق و... به یاری امام می‌شتابند و نهضت اسلامی ایران را توان می‌بخشند! امام پاسخ داده است:

... اما قضیه‌ای که اشاره کردید که سایر ممالک در این نحو امور همراهی می‌کنند، به تجربه ثابت است که این امور باید در داخل حل شود و خارج یا اینکه در این نحوه امور که در ایران اجرا شده یا می‌شود خود همفکر است و یا اجرا کرده یا در صدد اجراست، چطور همراهی می‌کنند؟...

پاسخ نامه امام به شهید سعیدی در پی می‌آید.^۱ متن پاسخ نامه امام به شهید سعیدی که برای دومین بار انتشار می‌یابد:

۴ شعبان المعظم ۸۶^۲

بسمه تعالی

خدمت ذی سعادت جناب مستطاب سیدالعلماء الاعلام و ثقه الاسلام آقای سعیدی دامت افاضاته

به عرض می‌رساند، دو طغرا مرقوم محترم که حاکی از سلامت جنابعالی بود واصل و موجب تشکر گردید. از رفع گرفتاری جنابعالی مسرور شدم، لکن برای امثال جنابعالی که این نحو احساسات است، حالا اول کار است. امید است خداوند تعالی به همه ماها توفیق خدمت به اسلام و مسلمین بدهد. مطالبی که مرقوم شده بود، مدت‌هاست مورد مطالعه اینجانب است و در اینکه امروز با وضع حاضر حوزه‌های روحانیت و با وضع حاضر دستگاه جبار باید چه کنیم. آنچه شما مرقوم داشتید الان به هیچ وجه صلاح نیست

۱. سید حمید روحانی، همان، دفتر دوم، ص ۷۱۱-۷۱۰، متن دستخط ص ۲۷۱ و ۲۷۲.

و ندای بی لیبیک یا کم لیبیک؛ [است] و مواجهت با سکوت همه و کارشکنی بعضی، موجب فشل شدن و تجری دستگاه خواهد شد. وضع امروز را مقایسه نفرمایید با آن وقت که اینجانب ایران بودم و هر وقت صحبتی می خواستم بکنم، اجتماعات کثیره آنها را ناراحت یا متزلزل می کرد. اعلامیه امروز ضررش از نفعش بیشتر است. بنده و امثال جنابعالی نباید به حرف دیگران یا به قول شما دشمنان گوش کنیم. باید ملاحظه مصالح را بکنیم و شرعیت را در نظر بگیریم. با درست نبودن مقدمات - چنانچه می بینید و اینجا نیز من می بینم و پشتیبانی هایی که از شخص شاه می شود ولو به قبول قرآن کریم^۱ که علی الظاهر کسی نه در اینجا و نه در ایران رد نکرد و دعاهایی که می شود - اعلامیه و نحو آن در حکم کمک به تجری است و الا اگر اینجانب به اندازه آن گله گوسفند که اشاره فرمودند علی المحکی، از علما همراه داشتم وضع اینطور نمی شد و نمی گذاشتم اینها در صدد این نحو جسارت به حریم اسلام در آیند.

اما قضیه ای که اشاره کردید که سایر ممالک در این نحو امور همراهی می کنند، به تجربه ثابت است که این امور باید در داخل حل شود و خارج یا این که در این نحوه امور که در ایران اجرا شده یا می شود خود همفکر است و یا اجرا کرده و یا در صدد اجراست، چطور همراهی می کنند؟ و همراهی آنها در مثل آزادی زنها و تجدد کاذب با طرف است^۲، نه ما. بلکه تقریباً صد درصد تیپ متجدد و دانشگاهی که یک جمعیت مهمی تشکیل می دهند و فعالیت های مؤثر دارند در این امور از قبیل تقسیم اراضی و آزادی زنها و آنچه مربوط به این امور است جداً با آنها همفکر هستند، اگر جلو نباشند^۳ چنانچه تیپ مصدق نیز همین حال را دارند. چنانچه همه اینها به این مطالب و نحو آن تقریباً تصریح نموده اند علی المحکی.

بنابراین، این مطالب باید به دست روحانیون و مردم متدین حل شود. حال آقایان را شما می دانید و اینجا نیز همان است و مردم نیز تا به اقدام اینها نباشد ساکت هستند. از این مطالب گذشته راجع به قضایای مجله

۱. اشاره به قرآنی که شاه به چاپ رسانید و برای بسیاری از روحانیون هدیه کرد و بیشتر آنان پذیرفتند!

۲. در اصل: از

۳. اشاره به شعار معروف «اصلاحات آری، دیکتاتوری نه» که از سوی دانشگاهیان وابسته به جبهه ملی در آستانه «انقلاب سفید» شاه در سال ۱۳۴۱ مطرح شده بود.



زن روز اکنون که دولت روی مصالحی که ما نمی‌دانیم مخالفت نموده است^۱ و آقایان ایران چنانچه از تهران به من بعضی نوشته‌اند، پای اقدامات خود حساب کرده‌اند و اینجا هم بعضی پای اقدامات خود، مناسب نیست از طرف من [صدور] اعلامیه یا فتوای حاد، بلکه بچه‌گانه است و اگر خدای نخواستہ در صدد اغفال باشند و بخواهند ناگاه عمل کنند، اقدام اینجانب تنها به دست آقایان بهانه‌جو بهانه می‌دهد که ما مطلب را حل کردیم و فلان نگذاشت و فلان را سر لیج آورد و این نیز تفرقه فوق تفرقه‌های دیگر می‌شود. الان تکلیف آن است که مراقب باشید که آنچه دولت گفته است که ما طرحی مطابق قوانین شرع می‌دهیم، هر وقت طرح را داد اطلاع دهید که آنچه تکلیف است عمل کنیم و نمی‌دانم در آن وقت همفکر من چی^۲ خواهد بود. و اما اینکه مرقوم شده بود از چه می‌ترسید؟ از موقوف شدن شهریه یا کذا و کذا. مثل اینکه جنابعالی اینجانب را نشناخته‌اید لهذا گمان می‌فرمایید این مطالب در کار است. و ما أَبْرءُ نفسی ان النفس لَأَمَارَةٌ بالسوء.

از خداوند تعالی اعتصام طلب می‌کنم. از جنابعالی در مظان استجابات دعوات رجای دعای خیر دارم. راجع به آقای امینی^۳ نمی‌دانم چی است. آنچه گمان می‌کنم آن است که بعضی مفسدین به ایشان شنیدم گفته‌اند که کسی اجازه سهم امام از فلان برای مکتب شما خواسته است و نداده است، با آن که تاکنون کسی در این امر به اینجانب رجوع نکرده است و من همان موقع به مصطفی گفتم به وسیله‌ای به ایشان برسانند کذب قضیه را و علی‌المحکی رسانده‌اند. اکنون پیش من از ایشان چیزی نیست. والسلام. روح‌الله الموسوی‌الخمینی^۴

۱. اشاره به «قانون خانواده» که در مجله زن روز به چاپ رسیده بود شرح آن در کتاب نهضت امام، دفتر دوم در صفحه‌های ۲۸۷-۲۸۵ گذشت.

۲. در اصل: کی

۳. علامه امینی، صاحب کتاب/الغدیر.

۴. سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی، تهران، بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی، ۱۴۰۲، دفتر دوم، ص ۷۱۱-۷۱۰.

[illegible]

این گونه انتقادهای نابجا و خرده گیری های ناروا به امام در حوزه نجف از سوی شماری از کسانی که وابستگی به حزب و گروه به ظاهر اسلامی داشتند و خود را روشن بین می پنداشتند، نیز از سوی برخی از افرادی که «یار امام» را یدک می کشیدند رواج داشت.

جریان های حزبی در نجف به امام خرده می گرفتند که در مبارزات خود ضد شاه، امریکا و انگلیس و دولت های غربی را سخت مورد تاخت و تاز قرار داده و مردم را ضد جهان غرب انگیزته است، این روش و رفتار راه را برای پیشرفت و نفوذ کمونیست ها در ایران هموار کرده است!!

این اشکال به امام روزی اوج گرفت که «مجاهدین خلق» تغییر ایدئولوژی دادند، آیه شریفه «فضل الله المجاهدین» را در آرم سازمان حذف کردند و جوانانی را که به اسلام پایدار بودند و ایدئولوژی مارکسیستی را نپذیرفتند در تسویه درون سازمانی کشتند. به دنبال این فاجعه جریان های حزبی - سیاسی نجف به شدت ضد امام به جوسازی پرداختند و گفتند که او با اعلامیه های خود جوانان نا آگاه مسلمان را به حرکت درمی آورد و کمونیست ها آنها را شکار می کنند. اسلام در ایران با خطر پیشرفت مرام کمونیستی رو به رواست.^۱

از طرف دیگر چنان که اشاره شد برخی از دور و بری های امام در نجف که به سازمان مجاهدین خلق سرسپرده و از اعضای آن سازمان بودند با ترفندهای مختلف با پافشاری ها، با اصرار و التماس و گاهی با گریه و زاری تلاش می کردند از امام در راه پشتیبانی از آن سازمان اعلامیه و نوشته ای بگیرند و با این نقشه های شیطانی امام را رنج می دادند و آزرده می ساختند.

از زبان همسر امام (رحمت و مغفرت خدا بر او) روایت شد که روزی امام پس از دیدار با یکی از دور و بری ها، از شدت عصبانیت و ناراحتی می لرزید! من به دلداری او همت گماشتم و این نکته را به او یاد آور شدم: «جوانانی که سر در راه شما گذاشتند و گرد شما جمع شدند افرادی پر شور، سلحشور و تند و احساساتی هستند؛ اگر غیر از این بود به سراغ شما نمی آمدند. باید آنها را تحمل کنید.» امام در نجف به راستی مظلوم بود و از هر سو مورد ظلم و نامهربانی قرار می گرفت لیکن با کمال متانت و محبت برخورد می کرد و هرگز آنها را

۱. امام به رغم پندار شماری از کسانی که از نفوذ کمونیست ها در میان مسلمان ها می ترسیدند و می ترسانند بر این باور بود که اندیشه های مارکسیستی و ماتریالیستی هیچ گاه نمی تواند در کشورهای اسلامی و میان مسلمان ها دوام بیاورد و استوار بماند. و اگر چند صباحی برای مشی از جوانان شیفتگی داشته باشد «جوله» و تاری عنکبوتی است که زدوده می شود.

این دیدگاه امام را در دوران زندگی خود به طور عینی دیدیم؛ زمانی بر ما گذشت که می شنیدیم یمن جنوبی (عدن) پایگاه کمونیست ها شده و مردمانش به کلی مارکسیست شده اند. درباره سوریه و مصر نیز گفته می شد در ورطه سقوط در دامان کمونیست ها قرار دارد یا عراق و سودان در خطر کفر و الحاد است. دیری نپایید که پرده ها کنار رفت و همگان دیدند و دیدیم که کمونیست ها در این کشورها جایی نداشتند و نتوانستند دگرگونی پدید آورند.

در آن دوران سیاهی که صدام
بر عراق حکومت می کرد
اگر امام در نجف نمی زیست
معلوم نبود بعضی های جنایتکار
چه بلایی بر سر حوزه نجف
می آوردند

از خود نراند و از آنها رو برنگرداند. بلکه تا آن پایه که
توان داشت در راه خدمت به حوزه نجف کوشید و به
آنها- حتی غرض ورزان و معاندان- مدد کرد. شهریه
طلاب نجف در زمان حیات آیت الله حکیم (ره) پانزده تا
سی تومان بود؛ به طلاب مجرد، پانزده تومان و به طلابی
که ازدواج کرده بودند سی تومان می رسید. امام پس

از درگذشت آیت الله حکیم گام به گام و ماه به ماه حقوق طلاب را افزایش داد تا به ماهی
هزار تومان رساند. آقای خوبی نیز پا به پای امام حقوق را افزون ساخت و به هشتصد تومان
در ماه رسانید. این در شرایطی بود که رژیم پلید صدام با همه نیرو و دنبال این بود که حوزه
نجف را از روحانیت خالی کند و متلاشی سازد. حقوق سنگینی که از طرف امام و آقای خوبی
پرداخت می شد نزدیک دو هزار تومان در ماه بود و این مبلغ از حقوق یک کارمند دون پایه
دولت عراق بیشتر بود. در نتیجه شماری از جوانان از خانواده روحانی که بیکار بودند، لباس
روحانی بر تن کردند و وارد حوزه نجف شدند و به تحصیل علوم اسلامی پرداختند و از آن
شهریه سنگین بهره گرفتند. گفته شد که آقای خوبی برای امام پیام فرستاد که چگونه روا
می دانید که پول بیت المال را به طلابی بپردازید که برای پول لباس پوشیدند و وارد حوزه
شدند و از الفبای علوم اسلامی هنوز هیچ گونه اطلاعی ندارند. امام پاسخ داد امروز راه مبارزه
با صدام که می خواهد حوزه نجف را متلاشی سازد همین است که ما بتوانیم جوانان بیشتری
را به حوزه نجف فراخوانیم و حوزه نجف را گرمی و جلوه بخشیم. امروز رفت و آمد طلاب در
خیابان های نجف و جلوه عمامه به سرها در برابر چشمان مقامات بعضی مبارزه ای امید آفرین
با توطئه صدامیان است که بر آن اند حوزه نجف را خاموش و خالی و بی رونق ببینند... (نزدیک این مضامین)

این برنامه امام حوزه نجف را به راستی زنده کرد. شمار زیادی از جوانان عراقی، لبنانی و
دیگر کشورهای عربی به سوی نجف سرازیر شدند و توطئه رژیم بعث عراق را برای از هم
پاشیدن حوزه نجف با شکست روبه رو کردند. رژیم صدام روحانیان ایرانی، افغانی، پاکستانی
و هندی را زیر عنوان «عجمی»! و خارجی از عراق بیرون راند. لیکن با روحانیان عرب که رفت
و آمدشان در کشورهای مختلف عربی- بدون ویزا- و درازمدت آزاد بود کاری نمی توانست
صورت دهد. گفته شد که صدام بر آن بود که قانونی برای ورود و خروج دیگر عرب ها به
کشور عراق و مدت زیست آنها در این کشور به تصویب برساند و از ورود جوانان روحانی
کشورهای عربی به عراق محدودیت پدید آورد لیکن مجال نیافت و حوزه نجف- همان گونه



که امام پیش‌بینی می‌کرد پایدار ماند:

... در هر صورت مسئله زوال حوزه در کار نیست؛ حوزه سر جایش باقی خواهد بود و صرف‌نظر از جنبه‌های معنوی و الهی اصولاً از نظر موازین طبیعی هم زوال حوزه‌های علمیه ممکن نیست؛ زیرا حوزه‌ها مورد توجه تمام مسلمین به خصوص شیعه می‌باشد و پشتوانه آن ملت‌ها هستند و آنچه ملت‌ها پشتیبان آن باشند دولت‌ها نمی‌توانند با آن مبارزه کنند... و این دولت که اصلاً نمی‌توان نام آن را دولت گذارد قدرت ندارد که در برابر ملت‌ها ایستادگی کند...^۱

این نکته بایسته یادآوری است که در آن دوران سیاهی که صدام بر عراق حکومت می‌کرد اگر امام در نجف نمی‌زیست معلوم نبود بعثی‌های جنایتکار چه بلایی بر سر حوزه نجف می‌آوردند و شاید به دست مشتی خودباختگان، حوزه نجف را دستخوش هوسبازی‌ها و تبهکاری‌های خود قرار می‌دادند و با ذلت‌پذیری‌های روحانیان بی‌اراده و ضعیف‌النفس، آن حوزه هزار ساله را با ذلت و خواری و رسوایی از میان می‌بردند. تبعید امام به نجف اشرف چه بسا روی این مصلحت بود که رخصت ندهد آن حوزه به سبب ندانم‌کاری‌ها، ذلت‌پذیری‌ها و تسلیم‌طلبی‌های برخی از آخوندها فنا شود و در خدمت صدام قرار گیرد.

این رسالت مقدس امام در حفظ حوزه نجف و استقلال آن، آخوندهای نجف را به آشتی با امام برنیا نگیخت و به راه نیاورد. دور از نظر نیست که برخی از آنها بی‌رغبت نبودند که حوزه نجف از میان برود لیکن به دست امام پایدار و استوار نماند؛ چنان که امام این نکته را در یک گفت‌وگوی دردمندانه و درد دل با نگارنده چنین بازگو کرد:

... من نمی‌دانم با این جو نجف چه کنم؟ هر قدمی بردارم با مخالفت و کارشکنی عده‌ای از آخوندهای نجف مواجه می‌شوم. اگر در برابر حکام بعث بر خورد تند و قاطع بکنم فوراً سر و صدا راه می‌اندازند که می‌خواهد حوزه نجف را بر هم بزنند، اگر در برابر بعثی‌ها سکوت کنم می‌گویند با آنان ساخت و پاخت کرده است، اگر با زبان نصیحت و اندرز با بعثی‌ها برخورد کنم می‌گویند چطور شد که با شاه آن گونه تند برخورد می‌کند اما با رژیم عراق رفتاری ملایمت‌آمیز دارد. حتی اگر کاری کنم که نفع شخصی آقایان را در بر داشته باشد، دست از مخالفت و کارشکنی علیه من بر نمی‌دارند...

امام به دنبال این سخنان دردمندانه افزود:

۱. صحیفه امام، ج ۲، ص ۴۱۳-۴۱۰.

نقل است که حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) وقتی به معراج رفت یک باره آتش جهنم خاموش شد و عذاب از اهل جهنم برداشته شد. اهل جهنم سؤال کردند که چه شد عذاب برداشته شد؟ جواب شنیدند که «محمد» از اینجا عبور کرد. اهل جهنم فریاد زدند که در جهنم را بگذارید. ما هرگز نمی خواهیم به خاطر «محمد» عذاب از ما برداشته شود. اکنون بعضی از آخوندها نمی خواهند از طریق من خدمتی به آنان بشود...^۱ (نزدیک به این مضامین)

در پایان این بحث باید بگوییم که امام در نجف نزدیک پانزده سال گرفتار ناامیدی ها و اندیشه های ارتجاعی و عنادورزی ها و کینه توزی های ناروا بود و به علت کارشکنی ها و حب و بغض ها از رسالت خویش باز ماند و بدین گونه آسیب سنگینی به اسلام و نهضت اسلامی و جهان اسلام وارد آمد. یکی از اساتید عارف نجف چه خوش گفت به شاگردان خود که دعا کنید و از خدا بخواهید که پس از عمری سکونت در نجف و صرف بیت المال کارتان به آنجا نکشد که اگر کسی پیدا شد خواست از اسلام دفاع کند (اشاره به امام) به دست شما گرفتار شود و از رسالت خویش باز بماند. آری! امام نزدیک پانزده سال در نجف به علت کجروی ها و واپسگرایی های بداندیشان صبر پیشه کرد، سوخت و ساخت و دم در نیاورد. پانزده سال طلایی که امام از نظر جسمی از توانایی بالایی برخوردار بود و می توانست دگرگونی ژرفی در غرب آسیا پدید آورد اما دریغا...

سلام و درود و تحیت نامتناهی خداوند متعال بر او.

